شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

سه‌شنبه

سال پانزدهم
۳۰ آبان ۱۴۰۲
۷ جمادی‌الاولی ۱۴۴۵
شماره ۴۰۸۹

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآرا می‌رساند، به زودی شماره‌های تماس با این مؤسسه اعلام خواهد شد.



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۹٪ ↓ ۱۰° ↑ ۲۱°

صبح ۱۸ | ظهر ۱۳ | عصر ۲۱ | شب ۱۱

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۷:۱۹ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۳:۱۲
غروب آفتاب ۱۶:۲۰:۱۰ | اذان صبح فردا ۰۴:۴۶:۱۵
اذان مغرب ۱۶:۳۹:۵۶ | طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۴:۲۸

کارتون شهر



رضا جنگی

بدون شرح...

اول شخص

دخترلر، دختر ایران بود

بعد از گذشت ۹۰ سال از اکران اولین فیلم ناطق سینمای ایران هنوز خیلی ها درباره سرنوشت بازیگرانش حرف می‌زنند



قاسم فتحی
روزنامه‌نگار

هیچ کس هنوز هم باورش نمی شود سرنوشت اولین بازیگر زن سینمای ایران این قدر تلخ و سیاه باشد. زنی که ایرانی ها برای اولین بار صدای فارسی حرف زدنش را تقریبا ۹۰ سال پیش توی سینما «مایاک» تهران شنیدند. تازه این همه ماجرا نیست. سالی که اردشیر ایرانی داشت فیلم «دخترلر» را تهیه و تولید می‌کرد، ناچار شد برای بازیگر زن فیلمش سه تا محافظ بگذارد چون مردم دنبالش راه می افتادند و به طرفش سنگ و شیشه پرتاب می‌کردند.

زنی که ظاهرا خیلی تمایلی به بازیگری نداشت، اما گمان می‌کرد می تواند تاریخ ساز شود، می تواند برای همیشه در ذهن و یاد هم وطنانش بماند. نمی دانست چنان بلایی سرش می آورند که ناچار می شود با اسم مستعار زندگی کند و بعد از بازی در دو فیلم، خودش را تا آخر عمرگم وگور کند و در تنهایی و انزوا از دنیا برود.

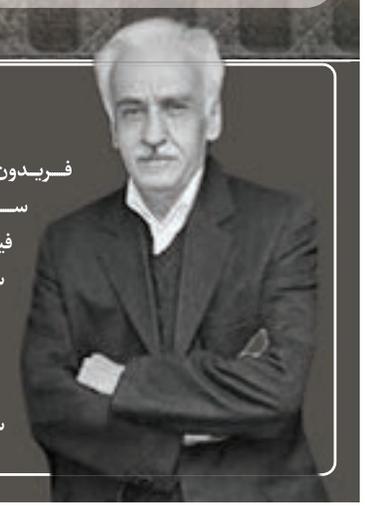
امروز سالگرد نمایش اولین فیلم ناطق سینمای ایران است. فیلمی که یک چهره مشهور دارد با سرنوشتی عجیب و دیالوگی بسیار مشهور: «تهرون؟!، تهرون تهرون که می‌گن جای قشنگیه. امامردمش بَدَن.» روح انگیز (صدیقه) سامی نژاد نخستین بازیگر زن ایرانی بود که سرنوشت تلخی پیدا کرد. او که در ماه های آخر عمر با فریدون جیرانی مصاحبه کرده بود گفته بود بعد از بازی در این فیلم همشهریان و خانواده اش او را طرد کردند تا جایی که می ترسید تنها از خانه بیرون بیاید. پرویز خطیبی، روزنامه نگار مشهور ایرانی، از جمله کسانی بود که توانست این فیلم را با خواهرش در سینما تماشا کند: «وقتی فیلم با ساعتی تأخیر شروع شد و قهرمانان داستان «جعفر و گلنار» روی پرده سینما به زبان فارسی صحبت کردند، تماشاگران از خوشحالی سر از پا نمی شناختند. پشت سر هم کف زدند و به خیال خودشان هنرپیشگان را تشویق می‌کردند.» سعید عقیقی منتقد و فیلم نامه نویس سینما معتقد است: «دخترلر کهن الگو و نمونه آغاز این سبک از سینما در ایران است، سبکی که ادامه آن را تحت عنوان جریان اصلی سینمای ایران یا فیلم فارسی می شناسیم. تمام نشانه ها و اشاره های یک فیلم، متعلق به این جریان، شامل ستایشِ نظمِ موجود و بردن ریشه مشکلات به گذشته. در این فیلم دیده می شود. ستایش از حاکمیت وقت هم برای نمایش دادن ترقی در زمان پهلوی، به انتهای آن اضافه شده است.»

خیلی ها اعتقاد دارند این اثر به نوعی اولین فیلم صنعتی و تجاری سینمای ایران است. در تئوری ژانر در هالیوود، فیلم ها یک رویکرد اصلی دارند، مثل ملودرام، جنایی، اکشن، موزیکال و غیره. اما در غرب آسیا ما گرایشی به نام رویکرد خاورمیانه ای داریم که برای سرگرم کردن بیننده در یک اثر، ملودرام، کمدی، اکشن و فضای موزیکال دارند. «دخترلر» محصول کمپانی امپریال هند است و کارگردانی و تدوین و تولید آن را اردشیر ایرانی برعهده داشته، بازیگر اصلی مرد داستان هم عبدالحسین سپنتاست. فیلم برداری آن هفت ماه زمان برد و تأثیرات سینمای هند در بخش های مختلفش مشهود است. نکته دیگر اینکه، در دوره پهلوی اول، شنیدن صدای بازیگران جزو آرزوهای تماشاگران بود. فیلم خارجی، حتی از نوع صدادارش همچنان برای ایرانی ها گنگ بود، این فیلم غوغایی به پا کرد و خیلی هم خوب فروخت. اما برای روح انگیز سرنوشت تلخی را به همراه داشت. از آن طرف، بازیگر نقش مرد مقابلش یعنی عبدالحسین سپنتا هم بعد از چند فیلم از دنیای سینما کناره گرفت و ترجیح داد به علایق ادبی اش برسد.

عباس بهارلو پژوهشگر و تاریخ نگار سینما که در مراسم خاک سپاری روح انگیز حضور داشت، درباره آن روز می نویسد: «روز پنجشنبه یازدهم اردیبهشت ۱۳۷۶ چند نفری در قطعه ۳۶، ردیف ۴۴ بهشت زهرا جمع شده بودند تا جسد زنی ۸۱ ساله را به خاک بسپارند. در مراسم خاک سپاری هیچ چهره شناخته شده ای حضور نداشت. قوم و خویش زیادی هم نداشت که در آن مراسمِ کوتاه و مختصر حضور داشته باشند و نه حتی فرزندی که زیر تابوتش را بگیرد.»



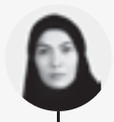
تهامی نژاد، سپنتا و روح انگیز



فریدون جیرانی، سازنده سه گانه «ستاره ها» فیلمی که درباره تاریخ سینمای ایران است در مصاحبه ای گفته بود: «من اگر بخواهم درباره روح انگیز سامی نژاد اولین بازیگر زن سینمای ایران که یک مقاله هم درباره آن نوشتم، بنویسم به کجا باید مراجعه کنم؟! جز مصاحبه تصویری آقای تهامی نژاد در فیلم «از مشروطیت تا سپنتا» و نظرات پراکنده سامی نژاد هیچ اطلاعات دیگری پیدا نمی‌کنید!» محمد تهامی نژاد سال ۱۳۴۹، مستند ماندگاری ساخت با نام «سینمای ایران؛ مشروطیت تا سپنتا» که این فیلم امروز تبدیل به یک سند تاریخی شده است. نگاه تهامی نژاد بسیار دقیق و پژوهشگرانه است و هنوز که هنوز است نمی توان مشابهی برای این مستند یافت. این فیلم سیاه و سفید بازگوکننده ورود «فیلم» به ایران و شکل گیری «سینما» از دوره مشروطیت تا فیلم سازی عبدالحسین سپنتا در هندوستان است. در فیلم «سینمای ایران؛ از مشروطیت تا سپنتا»، تهامی نژاد کوشیده است مجموعه ای از شیوه های سینمای مستند محض را تجربه کند. از بازسازی واقعیت تا سینمای مستقیم. این اثر با جمع آوری و معرفی فیلم هایی که سال ها از دسترس خارج بودند، ساخته شده و می توان آن را نخستین کوشش در ثبت چهره های تاریخ سینمای ایران دانست.

روایت روز

جانور درنده‌ای به نام خشم



محبوبه فرامرزی
روزنامه نگار

پشت فرمان خودرو دست و پایم می لرزید. دخترم مدام نگاهم می کرد. به سر چهارراه نرسیده بودم خودرو را نگه داشتم و زدم زیر گریه. کلی تلاش کردم تا خودم را جمع و جور کنم تا بیشتر از این دخترم را نترسانم.

هنوز چهره راننده ام وی ام جلو چشم هایم رژه می‌رفت. با دست محکم او را از خودم دور کردم. باورم نمی شد روز روشن برای زدن دوسه بوق ممتد چنین اتفاقی را تجربه کرده باشم. ساعت از سه عصر گذشته بود. خیابان پر از خودروهایی بود که بعد از یک روز کاری خودشان را به منزل می رساندند. مقابل تعمیرگاه های خیابان شفا مانند همیشه خودروها دو لاین پارک بودند. خودرو خارجی مقابلم دو بار به سمت خودرو من منحرف شد. به خیال اینکه شاید حواسش پرت صحبت با تلفن همراه باشد دوسه بوق زدم تا هشدار بدهم حواسش به اطرافش باشد.

راننده سرعش را کم کرد. کمی جلوتر مقابل خودرویی که من و دخترم در آن بودیم توقف کرد. همه چیز مثل فیلم های سینمایی بود. مرد راننده با عصبانیت پیاده شد در خودرو سمت من را باز کرد. مانده بودم دارد چه کار می کند. آن قدر ترسیده بودم که فقط توانستم او را از خودرو بیرون کنم. داد می زد و فحاشی می کرد که چرا بوق زده ام. من نه از خودم دفاع کردم نه حتی شماره پلاک خودرو را برداشتم. ترسیده بودم. مانند خیلی از آدم های بی دفاعی که روزانه به آن ها حرف زور گفته می شود.

خودم را طور دیگری تصور کردم. به سمت صندوق می روم و قفل فرمان را بیرون می آورم. به خاطر فحش های رکیک مرد راننده دوسه ضربه به سرش می زنم و تمام. با خودم فکر می کنم مگر آدم ها چطور قاتل می شوند؟ دادگاه ها پر است از پرونده آدم هایی که نتوانسته اند خودشان را کنترل کنند. اگر او با فحاشی آرام نمی شد شاید این من بودم که به جای خانه سر از سردخانه در می آوردم.

خشم جانور درنده ای است که در لحظه ای افسارش از دست بیرون می رود و تمام. چه زندگی ها که به خاطر همین حس لحظه ای فنا شده است. چه آدم هایی که به خاطر تنها یک دعوای لفظی به سینه قبرستان رفته اند.

نمی دانم. حالا که فکر می کنم می بینم شاید حق با راننده مقابل بوده. شاید آن قدر درگیر مشکلات مختلف بوده که کاسه صبرش با دوسه بوق پر شده است. ما چرا این قدر خشن شده ایم؟ چرا به هم رحم نمی کنیم؟ چرا وقت رانندگی همه خشممان را روی هم خالی می کنیم؟ نکند در خیابان ها جنگ راه افتاده است و ما بی خبریم؟!

یکی را از بزرگان به محفلی اندر همی ستودند و در اوصاف جمیلش مبالغه می کردند.
سر بر آورد و گفت: من آنم که من دانم.

کِفیتِ اِذیً یا مِن بِعدٍ مِحاسنی علانیَتی هذا ولم تدرَ ما بِطَنَ
شخصم به چشم عالمیان خوب منظر است وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

گلستان سعدی

مناجات و حکایات

من آنم که من دانم

شوخی بی شوخی

بی تحرک ها همه چیز می خورند جز تکان

مهدی محمدی
طنزپرداز

مدیر کل دفتر مدیریت بیماری های غیر واگیر وزارت بهداشت گفته است که نیمی از ایرانیان بالای سی سال فعالیت فیزیکی ندارند. به میان مردم رفتیم و نظرشان را درباره کم تحرکی پرسیدیم.

● **یک تنبل معترض:** من به عنوان یک تنبل، به شعر «تنبل همیشه خوابه، جاش توی رختخوابه!» اعتراض دارم، چون من حتی حال و حوصله رختخواب پهن کردن را هم ندارم، که جایم توی رختخواب باشد!

● **یک تنبل بی حوصله:** من فکر کنم تنبلی واگیردار باشد، چون اول فقط چشمم تنبل بود بعد یواش یواش به بقیه اعضای بدنم هم سرایت کرد و الان بیست و چهار ساعته دراز کشیده هستم و دیگر حوصله اینکه از جایم بلند بشوم را ندارم.

● **یک تنبل ابرو کمون:** من که فعالیت فیزیکی شدید دارم. هر روز صبح ۱۰ بار حرکت بالا به پایین انجام می دهم و بعد از آن، ۱۰ بار همین فعالیت را با ابروی دیگرم انجام می دهم.

● **یک تنبل مسلط به زبان انگلیسی:** البته کم تحرکی زیاد هم بد نیست. من خودم چندبار وقتی کنترل از من دورتر بوده است و حس برداشتنش را نداشتم مجبور شدم اخبار انگلیسی گوش کنم. همین تنبلی باعث شده مهارت های شنیداری زبانم تقویت شود.

● **یک دانشجوی تنبل:** ما هم توی خوابگاه تنبل نیستیم، فقط به جای اینکه ظرف هایمان را بعد از غذا بشوییم، قبل از غذا می شوییم.

● **یک پژوهشگر تنبل:** من هم یک مقاله چهارصفحه ای درباره راه های غلبه بر تنبلی از اینترنت دانلود کردم، ولی خوب چون آن قدر تنبلم که آن را نخواندم، پس همچنان نمی توانم بر تنبلی غلبه کنم.

● **یک تنبل خیلی عصبانی:** من هم موافقم تنبلی همیشه بد نیست. مدتی بود خیلی می خواستم برای انتقام یک نفر را بکشم ولی این قدر بی حال و حوصله بودم که حتی یک تلفن ساده هم نزدم تا عصبانیتم را خالی کنم.

● **یک ابر بدهکار تنبل:** الان با اینکه نصف مردم کم تحرک هستند ولی فقط به ما ابربدهکارها گیر می دهند که چرا نمی روید قسط بانکتان را بدهید. تقصیر من چیست همان طور که مردم عادی حوصله حرکت ندارند، ما هم حوصله حرکت به سمت بانک را نداریم.

عکس روز

یک پرده از بهار

تئاتر «مرغ سحر» به قلم آرش خیرآبادی و با کارگردانی رضا حسینی این شب ها در تماشاخانه استاد نوری واقع در خیابان هاشمیه مشهد میزبان علاقه مندان به هنر نمایش است.

این اثر نمایشی راوی بخشی از سرگذشت شاعر، روزنامه نگار و سیاست مدار فقید مشهدی، ملک الشعرای بهار است.

محمدتقی بهار متولد ۱۸ آذر ۱۲۶۵ در مشهد است. او در طول ۶۴ سال حیات خود خدمات ارزنده و ماندگاری را به تاریخ و فرهنگ کشورمان عرضه کرد.

ای دیو سپید پای دربند/ ای گنبد گیتی ای دماوند... از جمله آثار مشهور بهار است.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.

عکس: حدیث فقیری/شهرآرا

